

سنگینا

کتابخانه شهر بنیادین سنه پنجم

علمی فرهنگی تاریخی ادبی هنری





شناسنامه

ارگان نشراتی بنیاد فرهنگی جهانداران غوری

تاریخی، فرهنگی، ادبی و هنری * سال اول، شماره ۴ جدی ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: بنیاد فرهنگی جهانداران غوری
مدیر مسئول: نثار احمد حبیبی غوری
هیئت تحریر: سید محمد رفیق نادم، استاد شاه محمود محمود، دکتور
عابد حیدری، پروفیسور عزیز احمد پنجشیری، استاد رحمت الله بیژن پور،
قاضی غوث الدین مستمند غوری، استاد محمد رسول فایق، استاد
عبدالشکور دهبزاد، عایشه عنقا نیازی غوری و گل آقا رامش
گرافیک: علی موسوی و محمد شکیب شیرزاد
طراح جلد: نیک محمد مستمند غوری
رسام: محمد حبیب حزین یار
عکاس: عبدالمجیر غوری
تنظیم کننده و سردبیر: انجینیر محمد نظر حزین یار
شماره های تماس: حبیبی: ۰۷۹۹۰۲۵۲۹۹
حزین یار: ۰۷۹۹۲۳۷۵۷۹ - نادم: ۰۷۹۹۳۴۸۳۹۶
ایمیل: hazinyar.gjcf@gmail.com
آدرس: بنیاد جهانداران غوری، حوزه غرب، شهر هرات، گرده پارک
ترقی، سالون فانوس دریا، طبقه چهارم.
چاپ: ستاره نقره ای - کوچه گدام ۰۴۰۲۳۲۳۱۰

مدیر مسئول درویرایش مطالب دست باز دارد.

بدون از سر مقاله، نوشته ما و مطالب دیگر صرفاً نظر نویسنده بوده و نشریه شناسنامه در این خصوص مسئولیتی ندارد.

آغاز سخن



آری؛ هیچ انسان با درایت نمی تواند از فصاحت و بلاغت و اعجاز قرآن و اینکه از جانب خداوند نیست انکار نماید، چنانچه خداوند کریم خطاب به اعراب مکه که ترجمه اش چنین است می فرماید: اگر شما در شک می باشید که قرآن کلام خداوند نیست پس شما بیاورید یک سوره مانند سوره های قرآن. جای افتخار و مسرت است که چاپ شماره (چهارم) ماهنامه شنسبانیه مصادف گردیده به ماه میلاد پریمیمنت پیغمبر اسلام، فخرکائنات حضرت محمد(ص) علاوه بر این در این ماه دفتر مرکزی بنیاد فرهنگی جهانداران غوری افتتاح گردیده که هر دو رویداد را بفال نیک میگیریم، مسرت و افتخار دیگر برای غوری ها این است، اولین کسی که در شرق زمین بدین مبین اسلام بدون جبر و اکراه مشرف گردیده جد اعلی غوری ها امیر شنسب غوری بوده است، غوری ها عاشق دلباخته دین رسول الله (ص) زمانیکه در خلافت اموی ها از فراز منابر حکم خلیفه اموی اولاد پیامبر را اهانت و نکوهش میکردند، غوری ها و سرزمین غور باستان حاضر نشدند تا مرتکب این جنایت نابخشودنی گردند، تهدید اموی ها را پذیرفته و بمقاتله آماده شدند، نه اینکه حرف زشت و نا سزابه اولاد پیامبر نسبت دهند، غوری ها بنا بر محبت که در خاندان نبوت و اسلام عزیز داشتند، نخواستند با خلافت اموی ها هماهنگی نمایند، بنا امیر فولاد غوری دوشادوش ابو مسلم خراسانی مروزی در سرکوبی اموی ها و به قدرت رسانیدن عباسی ها سهم فعال داشت که نام نیک آن بخت زرین در اوراق تاریخ ثبت است. اللهم صلی علی محمد و اله

بلغ العلی بکماله کشف الدجا بجماله حسنت جمیع خصاله صلو علیه و اله بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، خصوصاً دفتر حوزه غرب میلاد با سعادت منجی عالم بشریت حضرت محمد مصطفی (ص) را برای مسلمانهای جهان خاصاً مسلمانان شرافتمند افغانستان صمیمانه مبارک باد می گوید.

تولد این مبارک رویداد عظیم و تاریخی در جهان بشریت می باشد، سنت پروردگار در درازنای زمان چنین بوده، زمانیکه جامعه غرق در فساد و فجایع می شدند، دین خود را ترک می نمودند و بخرافات روی می آوردند، برای اصلاح آنها پیغمبری را مبعوث می نمود، زمانیکه ضلالت و گمراهی، شرک بت پرستی در جامعه آن زمان بخصوص در بین اعراب اوج میگرفت، در چنین حالت تولد نبی اکرم تحقق یافت، رسالت شان چون آفتاب درخشنده تمام زوایای تاریک را روشن ساخت و شاهره سعادت را بروی بشریت گشود در قرآن فلسفه وجودی پیامبر مان به تفصیل بیان گردیده آن معظم راحمت دوجهان، هدایت کننده، بشیر و نذیر، رؤف و مهربان و عظیم الخلق گفته است و برای شان (۹۹) نام از قبیل: احمد، محمود، محمد، مذل، مدثر، طه، یسن..... قایل گردیده است.

چنان عظمت و بزرگی که بر رسول مقبول اسلام ارزانی گردیده برای پیغمبران دیگر دیده نشده، یکی از نشانه های آشکار حین ولادت با سعادت رسول اکرم(ص) همانا خاموش شدن آتشکده زردشت (فارس) و شکستن طاق کسراست، حضرت نبی مکرم که مکتب نخوانده و سواد نداشته و یتیم بوده است از فضل و رحمت پروردگار بمقام رسالت رسیده است، حکمت این بوده تا خداوند جلت عظمته برای ثبوت وحدانیت و قدرت کامله خویش بر آنانیکه گمراه شدند، شرک ورزیدند رسالت حضرت محمد(ص) را که اعراب آنرا خوب می شناختند دلیل بیاورد و بدانند که قرآن کلام خداوند است

نه از محمد(ص) و برای آن دینی را انتخاب نمود که ناسخ تمام ادیان بوده و اکمل ترین دین است و بر تمام سوالهای وارده تا جهان است در همه عرصه های مادی و معنوی پاسخگو می باشد...

واز اعجاز رسالت حضرت ختم مرتبت موضوع شق الصدر، شق القمر، شب معراج و نزول قرآن اعظیم الشان است



به مناسبت میلاد النبی

ای یاور با سعادت من
هستیم وز پیروان قرآن
و زامت آخرین زمانیم
بالنده و مفتخر ازینیم
در حضرت حق به روز محشر
آمد به جهان و شد فروزان
بگرفت دیار جهل و ظلمت
ظلمت بزود از دل و جان
یثرب نه مدینه الرسول است
فکری تو به اصل واژه ها کن
شق القمرش عیان گرفته
وین عقل تو خوب کارگر کن
اعجاز ز نام آن عیانست
کو رحمت رب العالمین است
بگزیده خالق جهانست
بر آل و به صاحبان او باد
خوابیده کنون کنار اویند
کانی ز وفا و از حیا بود
از جمله به علم خویش بالاست
وین امر بسی متین نمودند
خود گفته به امتش قبول است
هم رحلت با سعادت او

میلاد نبی به چشم (دهزاد)

رحمت ز خدا به آدمیزاد

ای اخوی با شرافت من
صد شکر که ما و تو مسلمان
صد شکر دگر که امتانیم
بر کیش محمد امینیم
شافع شود او به نزد داور
در ماه ربیع به حکم یزدان
کز آمدنش صفا و عظمت
با معجزه و به نور قرآن
این شهر صفا با اصول است
در لفظ مدینه جان فدا کن
(مه) نیم شده (دین) میان گرفته
در لفظ منوره نظر کن
(مه) نیم شده (نور) در میانست
معجز ز نبی آخرین است
غمخواره و یار امتانست
صد رحمت حق به شان او باد
بویکرو عمر که یار اویند
عثمان که انیس مصطفی بود
یار دگرش علی که مولاست
کوشش به امور دین نمودند
حب همه حب آن رسول است
تبریک به تو ولادت او

اولین پیام رسول خدا(ص) توحید بود و توحید عبارت است از تنظیم رابطه انسان با ذاتی که او را به تنهایی آفریده و اسباب زندگی و معیشت وی را در روی زمین فراهم نموده است. بخش بزرگی از تعالیم رسول الله (ص) در مورد رابطه انسان با انسانهاست، ما در آیات قرآنکریم و احادیث پیامبر بزرگوار اسلام موارد زیادی را در می یابیم که به تنظیم رابطه درست و صادقانه انسان مسلمان با انسانهای دیگر اعم از کافر و مسلمان تعلق می یابد و مسلمان مأمور می شود تا با انسانهای دیگر تعامل صادقانه داشته از دروغ، خیانت عهدشکنی، تمسخر، سرزنش و... جداً اجتناب کند.

بخش از تعلیمات رسول الله (ص) تعلق میگیرد به رابطه انسان با موجودات دیگر اعم از حیوان و نبات و غیره مثلاً رسول الله در مورد تعامل با حیوانی که قرار است ذبح شود فرمودند: (وهرگاه ذبح کردید، بروجه نیکو ذبح کنید، چنان که یکی از شما کارد خود را تیز نماید، تا حیوانی را که برای کشتن آماده شده آسایش دهد). چنین بود اخلاق بزرگترین معلم اخلاق، کسی که خداوند متعال وی را به عنوان الگوی همیشگی برای بشریت هدیه و معرفی نمود، روزی به یک دانشمند مسلمانی گفتند: آیا اخلاق و آداب را از دیدگاه ارسطو خوانده ای؟ گفت: من اخلاق و تواضع زیبای محمد پسر عبدالله را خوانده ام.

در واقع ما اخلاق ارسطو و فیلسوفان امثال او را خوانده ایم و از سوی دیگر اخلاق و تواضع زیبای محمد (ص) را هم مورد مطالعه قرار داده و خوانده ایم و به این نتیجه رسیده ایم که آنچه را که گذشتگان خیال کرده و با هزار درد سر، تصویری از آن ارائه داده اند، بعضی از آن کامل و بعضی دیگر ناقص است، در حالی که می بینیم اخلاق و ادب پیامبر به حقایق پویا و زنده ی تبدیل شده که در آن راه کمال و سعادت و سرفرازی به تصویر کشیده شده است که بصورت اخلاق و سیره ی انسان کامل و اخلاق امت اسلامی و شاعرین دین بزرگ اسلام تجلی پیدا کرده است.

پیامبر بزرگ اسلام(ص) در میان یارانش بهترین و والاترین نمونه اخلاق بود که مردم را به آن دعوت میکرد و این اخلاق والا را در میان یارانش، با اخلاق زیبا و عطر آگین خود قبل از صحبت و موعظه عملاً نهادینه کرد.

امروز هر آنچه در طبیعت انسان مسلمان دیده و یا احساس می شود همه از برکت اخلاق نیکو سیرت پسندیده ی پیامبر بزرگ اسلام است، پیامبر اسلام(ص) از بدو پیدایش، در کودکی، نوجوانی، جوانی و تا هنگام بعثت از عالی ترین اخلاق حمیده برخوردار بودند ایشان در بین هم بازی هاز مقام ارجمند برخوردار بوده و هیچگاه کسی نشنیده و بیاد نداشته که محمد ابن عبدالله با کسی برخورد لفظی نموده و در بازی های کودکانه کسی را مورد اهانت قرار داده باشند و یا بکسی توهین و تحقیری روا داشته باشند. این اخلاق عالی شان بود که حتی در سال یک ماه خود را از قیل و قال مردم رهانیده و در یکی از غار های مشرف در مکه پناه برده و به تفکر عمیق فرومی رفتند و در مورد جهان و ماورا فکر نموده و به صنعت خالق یکتا عمیقاً به مطالعه می پرداختند.

همان است که خداوند (ج) خطاب به رسول اکرم (ص) فرمود: تو دارای خوی سترگ (صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی. " القلم ۴ " وقتی از حضرت عایشه (رض) در مورد اخلاق رسول الله (ص) سوال شد، وی در پاسخ گفت: اخلاق پیامبر (ص) قرآن بود. ابن کثیر در آیه مبارکه (و انک لعلی خلق عظیم) می نویسد: " معنای گفته عایشه (رض) که خلق پیامبر قرآن بوده، اینست که آنحضرت بصورت کامل اوامر و نواهی قرآن را در زندگی خود عملی میکرد و بصورت فطری تمام مکارم اخلاقی مانند حیا، جوانمردی، شجاعت، گذشت بردباری و... در شخصیت شریفش نهادینه شده بود، چنانچه در بخاری و مسلم آمده است که انس بن مالک گفت: ده سال در خدمت رسول الله(ص) حتی یکمرتبه برایم (اف) نگفت و هیچوقت نفرمود که چرا فلان کار را کردی و یا چرا فلان کار را انجام ندادی؟

رسول خدا(ص) میفرماید: بخاطر ترویج اخلاق نیک به پیامبری مبعوث شدم. در واقع اخلاق عبارت است از تعامل انسان با محیط پیرامون خود و با کسانی است که به نوعی با وی رابطه دارند و اینکه رسول الله (ص) بحیث تکمیل کننده اخلاق برگزیده شده اند به این معناست که وظیفه پیامبری آن حضرت در تنظیم رابطه انسان با خالق وی، با انسانهای دیگر و با موجوداتی که به نوعی با انسان در تعامل اند خلاصه می شود.

فراخوان بخش فرهنگی و ارتباطات دفتر مرکزی بنیاد فرهنگی جهانداران غوری

نخستین دفتر فرهنگی بنیاد جهانداران غوری

ن والقلم و ما یسطرون

شنسبانیه (شنسب) نخستین نامه فرهنگی دفتر مرکزی بنیاد فرهنگی جهانداران غوری در پایتخت کشور است که در حیات ماهنامه و دو هفته نامه منتشر میشود. این دفتر تلاش مینماید مهم ترین مسائیل اجتماعی نسبت به باز شناسی مناسب هویت، کارنامه و پیراسته تاریخ غوری ها و غوری تبارهای افغانستان و بیرون مرز را بگو نه معین معرفی بدارد در دفتر شنسبانیه (شاه نسب) کلیه مباحث گذشته و امروز به حیات قلم خواهد آمد، دوستانیکه در این دفتر قلم میزنند نخبه گانی اند که به تاریخ پیشینه و دشواریهای امروز و دلاور مردمان نرم کیش غوری و اقوام دهگانه غوری تبار بخوبی آشنائی دارند. این دوستان صاحب قلم که در داخل و خارج کشور بسر میبرند نگاشته ها پژوهش های سودمند خویش را در سایت ها و نشریه های مربوط به جامعه فرهنگی غور (جام غور)) تقدیم خوانندگان مینمودند. اما پیداست که دسترسی به انترنت و خوانش مطالب از نشریه های الکترونیک در کشور به ویژه در ولایات دشوار است و برای اکثریت قریب به کل ناممکن است، بنابر این بحثی در گروه مشورتی دفتر مرکزی و رهبری بنیاد پیش آمد که، چگونه باید از این دشواری بگذریم و پیوند همگانی و گذشته شناسی تباری فرهنگی خویش را در پیش گذاریم بدین گونه شد که دفتر کنونی (شنسب نامه) به عنوان ارگان نشراتی دفتر مرکزی بنیاد فرهنگی جهانداران غوری پذیرفته شد و اینک چهارمین شماره و بر گهای آن در دست شما خوانندگان گرامی قرار دارد. از آنجهت که هنوز پاره ای از مشکلات بویژه مشکلات مالی مانع از گسترش کار فرهنگی در سطح مناسب برای اهداف فرهنگی - اجتماعی این بنیاد است، نشریه و نامه ی کنونی را در هفته نامه (ماهنامه) قرار دادیم و انشاء الله بیاری پروردگار و به همت شما غوری تبار های فرزانه و بقیه روشنفکران و نویسندگان مومن تاریخ غوریهها به معرفی فراز های از تاریخ و مفاخر جهانداران غوری خواهیم پرداخت.

این دفتر (شنسب) نامه ی بازشناسی غوریهها و تاریخ پر درخشش گذشته ای آن ها است، به همین لحاظ غوریهها و غوری نسب ها حق دارند، اندیشه، مشوره، راهنمایی، همکاری، ارادت و انتقادات خویش را بدون اما و اگر به آدرس ما بفرستند و یا از نزدیک ما را در پیشبرد و بهبود ماهیت و محتوای این نشریه همراهی و یاری کنند.

این نامه از همه ی غوریهها و بخصوص مربوط به تمام تحصیل کردگان و خوانندگان آگاه و ارادتمند به تاریخ و تمدن غوریهها در سراسر کشور و خارج از آن است.

فراخوان بنیاد فرهنگی جهانداران غوری و پیام روشن آن در برابر تک تک غوریههای سرافراز، غوری تبارهای دلاور و سایر باورمندان حق و استحقاق و دوستی در داخل و خارج کشور آنست که، با اتحاد و همباوری، شجاعت و دلاوری و باهوشیاری و روا داری، خود و گذشته ی تاریخی خویش را از آنزوا فراموشی به همه لحاظ برهانیم و بسوی باهمی و بهینه خواهی در راه احیا مجدد هویت و حیثیت تاریخی خویش دست و آستین بالا بزنیم. هیچ عامل و سلیقه ی مانع اراده احترام ما به غوریهها و غوری تبار ها و نیز به کشور و مردم ما نخواهد شد.

به باور ما بزرگترین انگیزه همگرایی، اتحاد و همبستگی مردم پریشان غور، محرومیت و در حاشیه ماندن غور و غوری تبار ها در افغانستان است. غورباستانی که روزگاری تاریخ و رونق سیاسی بخش بزرگی از مشرق را رقم میزد، اینک به ننگ مردم و منت و نمونه مذمت بدل شده است.

تحقیر و ناسزایی بیشتر از این که دولت ها در برابر غور کمترین احساس و اقدامی را علامت نداده اند، چه باید باشد؟ ما تا کجا باید بی بینیم و خاموش نشینیم؟ تاچه وقت به اختلافات درونی خویش که یک پول ارزش ندارند و جز هدر کردن انرژی، کاری را علامت نمی دهند، ادامه دهیم؟ اگر سود و معنائی در اختلافات باشد و ما غافل از آن باشیم که چنین نیست، پس از جا برخیزیم و با گرفتن دست همدیگر و احترام متقابل خویشتن را به اتحاد و همراهی برسانیم و از معلقه ی در گذشته ماندن بگذریم. ما همه غوریهها، غوری تبار ها و در کل مردم افغانستان را به اتحاد و همدلی و آگاهی و آزادی فرا میخوانیم.

نباید بیش از این بهانه های رنگین برخ خویش بکشیم و در برابر همدیگر بی اعتنا و بی تفاوت بمانیم. بیائید دست و آستین بالا بزنیم و با حیا هویت و غیرت و غرور نیا کانی (غورجهانداری)، هم غور و غوری تبار ها و هم بخشی از سرزمین خویش را از اعماق چاه عقب نگهداشتنی بدر آوریم. ما چشم براه فرمایش، همسویی و پیام و پیغام سازنده ی شما در این زمینه هستیم.

نثار احمد حبیبی غوری

در مورد علت باینختن قراردادن فیروزکوه و فلسفه اعمار منار کنونه جام

دوکتور محمد عابد حیدری

و باید ها جواب نهائی بیابیم . بهمین ترتیب بالمقابل نظرانی فوق ، تعداد ی از نویسندگان ، محل قلعه تاریخی فیروزکوه را قسمت علیای هریرود که محل منار جام درمسیر آنست ، و در بعضی منابع نزدیک به منطقه آهنگران نیز دانسته اند. درین مورد باید منتظر داده های باستان شناسی بمانیم.

پرسش سوم : درمورد فلسفه اعمار منار جام . قبل بر این باید نگاشت که اعمار منار ها و مناره ها روی اهداف و منظورهای گونه گون صورت میگرفته است . مثلاً بخاطر رهنمائی کاروانهای تجارتی ، سوقیات و یا راه های سوقیات نظامی ، به افتخار پیروزیهای بدست آمده بعد از لشکر کشیها ، بنمایش گذاشتن قدرت و عظمت سلطنتی، بیادگار ماندن نام و شهرت سلطانیکه دستور اعمار همچو منار ها را میداده اند و در مواردی هم بخاطر رقابت و هم چشمی با سلاطین ممالک همجوار .

اینکه فلسفه اعمار منار جام (در اصل منار سلطان غیاث الدین محمد سام ، که امروزه به منار جام مشهور است) چه بوده ، ساده نیست قاطعانه جواب داد که منار مذکور به این خاطر و یا هم به آن دلیل اعمار شده است. روی همین اصل هر نویسنده مجبور است به این پرسش با ارائه فرضیه ها پاسخ بدهد که این قلم نیز نمیتواند تا اینکار را انجام ندهد . اول درمورد اینکه منار جام کنونی در دوران سلطنت سلطان غیاث الدین محمد سام اعمار شده ، درین مورد اصلاً شک و تردیدی وجود ندارد. زیرا اسم و القاب سلطان غیاث الدین در آن حک شده و تاکنون هم قابل رویت و خوانش میباشد. طور نمونه : « السلطان المعظم غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام » اما اینکه هدف از اعمار منار چه بوده است دادن پاسخ قاطع بآن مشکل است . از دید این قلم جز استفاده از « ممکن » و « شاید » گفتن و نوشتن ، دیگر راهی بخاطر پاسخ به فلسفه اعمار این منار وجود ندارد. ممکن غیاث الدین محمد بعد از فتوحات صفحات شمال و با اطلاع از موجودیت منارهای تاریخی در بخارا که مطابق بعضی نوشته ها ، یکی از آنها ارتفاع حدوداً ۶۵ متر داشته است، غیاث الدین محمد سام بتقلید از آنها که واقعاً عظمت و قدرت را بنمایش میگذاشته است ، فرمان اعمار این منار را داده باشد. کاریکه تیمورشاه درانی انجام داد. به این شرح که چون او متولد مشهد بود و قصرهای زیبا ایران را که اکثریت آنها به چهل ستون مشهور بود و از نزدیک دیده بود به تقلید از آنها در کابل قصر بنام چهلستون اعمار کرد که تاکنون در منطقه چهاردهی کابل موجود است.) و یا هم ممکن غیاث الدین محمد خواسته از خود یادگار بجا بگذارد که تا آن ایام در تمام حدود جغرافیای سلطنت اش وجود نداشته است . و بخاطر اینکه نسلهای بعدی مطمئن و متیقین باشند که منار مذکور در عهد سلطنت او اعمار گردیده ، دستور داده تا اسم و القابش را (آنچه که در فوق مقاله آورده شد که تا اکنون هم در قسمتهای مختلف منار قابل رویت و خوانش است)

ادامه در صفحه بعد ...

عده ی از هموطنان ما پرسیده بودند که چرا سلاطین غوری پایتخت شانرا فیروز کوه قرار داده و بهمین قسم فلسفه اعمار منار جام در چنین موقعیتی چه می باشد؟ ، مسؤل تنظیم ماهنامه موضوع را با جناب دوکتور محمد عابد حیدری در میان گذاشت و جناب ایشان در مورد به قرار آتی معلوماتی را بدسترس خواننده های عزیز گذاشتند که امید مورد استفاده قرار گیرد.

درطبقات آمده که : ملک الجبال که در وساد و یاهم ورسار زندگی میکرد ، بفکر آن شد تا در یک جای دیگر قلعه بزرگ و حصین اعمار کند که بر موضع فیروزکوه این کار تحقق پذیرفت. قلعه فیروزکوه در بعضی منابع فیروزه کوه و قصر فیروزه هم آمده است. هرگاه سوال کننده محترم از دید خود محل کنونی منار جام را بطور قطع محل همان قلعه تاریخی فیروزه کوه میدانند ، همین جواب به پرسش اش کافی است که گفته شود : موضع ذکر شده فقط و فقط بدلیل داشتن موقعیت خوب سوق الجیشی ایکه داشته انتخاب گردیده ، نه چیزی بیشتر یا کمتر. زیرا محل مذکور دیگر هیچ صفت و خوبی از قبیل وسیع بودن محل ، داشتن اراضی کافی زراعتی و باغداری ، تعدد قرا و قصبات ، بود و باش کتله های بزرگ مردم ، پیشینه تاریخی از نگاه اینکه قبلاً محل اقامت کدام امیر یا ملک غور بوده باشد(مانند مندیش ، سنگه ، ورساد ، آهنگران ...) ندارد. اما اگر با در نظر داشت نظریات تعدادی از مورخان ، محققان ، سیاحان و باستان شناسان خارجی و داخلی بفکر دادن پاسخ به این پرسش بر آمده شود ، در آنصورت جواب چنین کوتاه و ساده نخواهد بود. چون عده ئی از دانشمندان از جمله استاد کهزاد که طولانی ترین سفر تاریخی و آنهم با هدف تحقیقات تاریخی - باستان شناسی در غور داشته و نتایج این سفر تحقیقی اشرا با عنوان (درمسیر کوه بابا و هریرود) به نشر رسانده است ، محل قلعه تاریخی فیروزکوه را که در نتیجه تهاجم لشکریان چنگیز توسط اوگتای پسر چنگیز کاملاً منهدم گردیده ، محل منار جام نه ، بلکه جای دیگری ، یعنی خرابه های وسیع با داشتن آثار متعدد تاریخی که تا وقت سفر او عظمت آنها پابرجا بوده ، در شمال غورتیوره معرفی میدارد. (غرض معلومات به این گزارش تحقیقی مراجعه شود) بهمین ترتیب هولدج هم که در زمان امارت امیر عبدالرحمان خان به غور سفر تحقیقی داشته ، خرابه های وسیع تیوره را که نزد مردم به غور معروف و در کنار معاون فراه رود واقع است ، عبارت از محل اصلی قلعه فیروزکوه یا همان پایتخت سلاطین غور معرفی نموده است. طوریکه معرفی بعضی مناطق ، بخصوص فاصله های ساحات گرمسیر جغرافیائی تحت حاکمیت سلاطین غور از پایتخت (فیروزکوه) در کتب تاریخی بمعرفی گرفته شده ، محل همین خرابه های شمال غور، قرینتر به صحت میرسد . آنچه مهم است و همه منتظر آنیم، امید است در آینده های نه چندان دور و در نتیجه تحقیقات باستان شناسی محل اصلی قلعه فیروزکوه معلوم گردد تا به این همه شاید

در بدنه منار نوشته کنند. به همین ترتیب این هم چندان از حقیقت بدور نیست که هدف اعمار منار مذکور وسیله رهنمائی کاروانهای تجارتي و سفری بوده باشد. چون منطقه نهایت برفگیر بوده (تیمور گورگانی مشهور به تیمور لنگ نیز در کتابش با عنوان « منم تیمور جهانگشا » از برفگیر بودن منطقه یاد آور گردیده است.) یگانه راهیکه بین هرات، کابل و سایر مناطق شرقی دولت غور، در فصل برف باری سرما، رفت و آمد از طریق آن تا حدودی سهولتر بوده، همین مسیر هریرود بوده است.

بهمین ترتیب اگر به این فرضیه که تعدادی مدعی اند گویا منار متذکره آنهم با ارتفاع ۶۵ متره اش اذان خانه مسجد فیروزکوه بوده و مسجد شریف در اثر سرازیر شدن سیلاب تخریب (شهید) و از بین رفته و خوشبختانه تنها مؤذن خانه اش سلامت باقیمانده، نظر انداخته شود، بدون شک چند پرسش در ذهن انسان بوجود می آید:

اول اینکه این سیلاب از کدام استقامت آمده و مربوط کدام یک از دو دریای پهلوی منار (هریرود و جام) بوده که تنها مسجد را تخریب و با همه دار و ندارش برده، لکن مناره یا مؤذن خانه اشرا نه؟ در حالیکه منار کنونی جام آنقدر به آب دریا نزدیک است و جریان آب هریرود قسمت تحتانی یا پایه منار را بحد کافی صدمه زده و تخریب نموده که اگر یکبار در دوران ریاست جمهوری داود خان و چند بار در دو دهه اخیر بالای قسمت تحتانی و اطراف منار (بخصوص طرف آب هریرود) کار استحکامی صورت نمیگرفت، از امکان بعید نبود که منارویا هم مؤذنخانه مذکور نیز به سرنوشت شبیهی مسجد فیروزکوه دچار میشد. پرسش دوم این است که این مسجد شریف در کجا موقعیت داشته که آب تنها او را تخریب نموده است؟ بفرض قبول شود که منار جام کنونی مؤذن خانه یک مسجد بوده است، حالا پرسش دیگر اینست که بزرگی مسجد (از نگاه وسعت و ظرفیت) به چه اندازه بوده است که مناره اش را به ارتفاع حدود ۶۴ متر ساخته بودند؟ مسجد ایکه مناره ای به این بزرگی و ارتفاع داشته، مساحت خودش نیز باید صدها متر مربع بوده باشد که این مقدار اراضی هموار متصل به منار بچشم نمیرسد. منهایج السراج که بقول خودش در حرم ماه ملک دختر غیاث الدین بزرگ و در فیروزکوه میزیسته از تخریب مسجد جامع فیروزکوه که بدون شک خودش نیز یکی از نماز گذاران آن بوده، بطور واضح در اثرش مینویسد، جالب است چگونه نمی نویسد که مناره یا مؤذن خانه ۶۴ متره مسجد ما تخریب نشده است. این منار یا اذان خانه مسجد که بنوشته بعضی از مورخان کار اعمار آن سه سال را در بر گرفته است، (چون سند موثق موجود نیست، این قلم بآن کمتر باور دارد) یک چیز معمائی مینماید. اما این را خوب میدانیم که اگر کار جدی صورت گیرد در مدت یکسال میشود یک مسجد یک طبقه ئی بزرگی را با ظرفیت چندین صد نفره اعمار کرد. جالب و هم قابل پرسش است که چرا سلطان دستور تعمیر دوباره مسجد را نداده است تا مناره بدون مسجد نباشد؟

چرا غیاث الدین بجای تعمیر مجدد مسجد پایتخت و محل اقامت اش که در نتیجه سرازیر شدن سیلاب تخریب و تنها مؤذنخانه زیبا و بدون مبالغه کم نظیرش در جهان اسلام باقی مانده بوده، تمام تحایف ارسالی برادرش سپهسالار شهاب الدین را که بعد از فتح اجمیر غنیمت گرفته و به او فرستاده بود، در اعمار مسجد هرات مصرف نمود؟ (جائیکه در پهلویش برای خودش محل تدفین نیز ساخت) میشود نوشت که ممکن محل منار کنونی جام موقعیت قلعه فیروزکوه نبوده باشد. اگر بفرض چنان میبود، چگونه ممکن است منهایج السراج که تمام عمرش را در قصر فیروزکوه سپری نموده و اگر این قصر در کوه مقابل منار کنونی جام موقعیت داشته، دیگر موصوف در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ متر دورتر ازین عمارت میزیسته، آیا او این مناره سر بفلک کشیده را نمیدیده که در اثرش در مورد ساختن آن چیزی نیآورده است؟ پس معلوم میشود که این محل باید فیروزکوه نبوده باشد، و یاهم منار مذکور در نزدیکی قصر فیروز(ه) کوه. موضوع دیگر اینکه همه میدانند هدف از اعمار مناره های مساجد در مجموع علامتی بخاطر تفکیک مساجد از سایر ساختمان ها و همچنان گفتن اذان بخاطر خبر کردن مردم و نماز گذاران جهت حضور، اشتراک و ادای نماز بوده است. حالانکه در جغرافیای اطراف منار جام از موجودیت قرا، قصبات و محلات وسیع که بخاطر رساند صدای اذان به چنین مؤذن خانه ای ضرورت بوده باشد، خبری نیست. پس ضرورت اعمار چنین یک منارهء بخاطر چه بوده است؟ امروزه بزرگترین مساجد در کشورهای اسلامی (عربستان، عراق، ترکیه و کشورهای خلیج) که ظرفیت هزاران - هزار نمازگذار را در عین وقت دارند، هیچکدام ازین مساجد مناره یا مؤذن خانه به ارتفاع ۶۴ متر ندارند. در افغانستان هیچکدام از مساجد بزرگ چون پُل خستی و حاجی عبدالرحمن در کابل، مسجد خرکه مبارک در قندهار، مسجد روضه در مزار شریف و مسجد بزرگ هرات، مؤذن خانه های به ارتفاع منار جام ندارند. و باز پرسش بمیان می آید که این چگونه سیلابی بوده (مطمیناً هوشمند نبوده) که مسجد را تخریب و به مؤذن خانه اش اصلاً صدمه ای وارد نکرده است؟ مناره ها همیشه جزوی از دیوار مساجد اند که با تخریب یکی از آنها (مسجد و یا هم مناره یا مؤذنخانه)، بدون شک بدیگرش نیز صدمه وارد میگردد. اما این مؤذن خانه ۶۴ متره نه تنها در نتیجه آن سیلاب تخریب نشده که حدود هشتصدسال بعد از آن حادثه، فضل خداوند حالا هم قامت راست دارد که همیشه چنین بادا. و در اخیر این نوشته، قضاوت را میگذاریم به خوانندگان که کدام یک از فرضیه های ذکر شده مورد تأیید شان قرار میگیرد و انرا می پذیرند. آنچه حقیقت است، آنست که متأسفانه دیگر قلعه با عظمت و تاریخی فیروزکوه را نداریم. اما اینکه منار با عظمت و تاریخی سلطان غیاث الدین محمد سام (مشهور به منارجام) به چه منظور اعمار گردیده، یا فلسفه اعمارش چه بوده، هرچه بوده باشد یک جهت قضیه است. جهت دیگرش که مهمتر است، خدا را شکر که این یادگار بینظیر عهد سلطنت غیاث الدین محمد سام را داریم و در نتیجه سیلاب و یا حملات چنگیزیان از بین نرفته است.

خیال حرم

انفاق

غزلی از شیر محمد هجری ساغری

می شگافد ای برادر کوه آهن اتفاق
می کند در هر کجا بنیاد دشمن اتفاق
مورکان همدست گردند پوست شیران میدرند
غالب است بازوربازوی تهمتن اتفاق
گر به تنهایی ترا هست قوت اسفندیار
بهرتر است ای جان من از زورصد من اتفاق
کار دنیا را اگر با دسته جمعی می کنید
می نهد بر هر کدامش زر بدامن اتفاق
دست وحدت لعل را از سنگ می سازد بیرون
می کند خارزار را، گلزارو گلشن اتفاق
کی بودی بر خاک میهن نقش پای اجنبی
گر بودی بر جمله سرداران میهن اتفاق
هجری» آزاده ام من عندلیب گلشنم»
بسکه میدارد بمن این طبع روشن اتفاق

مربعی برغزل حافظ از خلیفه ملا احمد غوری
صبحدم از شعله ی نرگس شهاب انداختی
گیسوی عنبر فشان در پیچ و تاب انداختی
ای که بر مهاز خط مشکین نقاب انداختی
«لطف کردی سایه ی برآفتاب انداختی
غارت دلهانموده خال قشنگ عارضت
غرق بحر غم شدم من از نهنگ عارضت
تاچه خواهد کرد بر ما آب و رنگ عارضت
«حاليا نیرنگ و نقش خوش برآب انداختی
رنگ و بو بردی ز گلها از چمن آزاد باش
سرورا قامت شکن با قامت شمشاد باش
گوی خوبی بردی از خوبان خلیخ شاد باش»
«جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی
باحقیقت گر کسی دیدار نیکویت شناخت
جانب میدان وصلت ره گرفت و اسپ تاخت
هر کسی با شمع رخسارت به وجهی عشق باخت»
«زان میان پروانه رادراضطراب انداختی
پرده از رخ برگرفتی دلبر جانان ما
بردی بریغماقرارو هم سرو سامان ما
گنج عشق خود نمودی بردل ویران ما»
«سایه دولت برین کنج خراب انداختی
جلوه داده پرتو آن حسن خود را ناگهان
باز گردیدی چرا از دیده ی ماها نهان
زینهار از آب آن عارض که شیران را از آن»
«تشنه لب کردی و گردانرا درآب انداختی
عاشقان کردندهریک آرزواندر وصال
تا بنوشندزان لب شربین تو آب زلال
خواب بیماران ببستی وانگه از نقش خیال»
«تهمتی بر شبروان خیل خواب انداختی
چون قدم تشریف آوردی به وقت صبح گاه
آرزومند جمالت گشته هر شاه و گدا
پرده از رخ بر فگندی یک نظر در جلوگاه»
«وزحیا حور و پری رادر حجاب انداختی



ننهای

عاشق و دلداده ی لیلای بی همتاستم
کاروانها رخت بر بستندو من تنهاستم
کعبه مقصود من گم گشت در این رهگذر
روز ها بشمارم و اندر غم فرداستم
همچو مجنون الوداع گفتم به دنیای دنی
مونس دیگر ندارم همدم غمهاستم
حسرتا بر حال زاروزندگی زار من
دوستان رفتند و من سرگشته در غوغاستم
همرهان در کاروان زندگی ره برده اند
من چو نعش سرد و بی روحی پی دنیاستم
زندگی بگذشت و در راه عبس بیهوده شد
تابه کی یارب پی آن سرو خوش سیماستم
این بیابان هانه جای و منزل لیلای ماست
لابد از بیچارگی (دهزاد) در این جاستم
غزلی از دهزاد غوری

دوبینے ہا عاتقانه

دلی دارم پر از درد فراوان
وجودم از غم هجر تو نالان
همیگر درد بیاد روی لیلای
چو مجنون خاک بر سر در بیابان

عزیزان این چه فریاد است امروز
نمیدانم چه بیداد است امروز
سفر کرده گلی از این گلستان
خلایق جمله نا شاد است امروز

نمیدانم چرا تنگ است این دل
ز آهن یا که از سنگ است این دل
نداره طاقت صبر و قراری
که دانم با منش جنگ است این دل



ارتقا سلاطین غوری

استاد شاه محمود محمود

حکمرایان و سلاطین غوری

غوری ها قدرت خویش را با تشکیل حکومت محلی آغاز نمودند در مناطق مختلف غور به شکل ملوک الطوائفی مردم را مطیع و منقاد خویش نموده بودند. اما بعد از ظهور دین اسلام خصوصاً در دوره خلافت حضرت علی (رض) به دین اسلام ایمان آوردند و از وی عهد و لواء بدست آوردند. و بنا به قول جوزجانی (هر که از آن خاندان به تخت نشست، آن عهد و لواء بدو دادندی). «جوزجانی، قاضی منهاج السراج، طبقات ناصری، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، ج اول، انجمن تاریخ افغانستان، پوهنی مطبعه، کابل، ۱۳۴۲ هـ ش، ص ۳۲۰»

غوری ها که در بدو امر با القاب (ملک) عرض اندام نمودند چون ملک شنسب ... اما بعد از رو آوردن به دین اسلام و با دریافت لواء و عهد از طرف خلفای راشدین و عباسی نام (امیر) را بر خود گذاشتند. مشهور است که امیر بنجی یکی از امرای محلی بنابر مناقشت بالای زعامت مردم غور که بین او و رقیبش شیث ویا شیش نزد خلیفه عباسی هارون الرشید رفتند. امیر بنجی که رسم و سلوک ملوکداری از دوست یهودی مقیم غور فرا گرفته بود موفق گردید لواء و عهد خلیفه عباسی را بدست آورد.

از آن عهد به بعد لقب سلاطین شنسبانی از لقب مبارک امیر المؤمنین هارون الرشید قسیم امیر المؤمنین گشت. امارت به شنسبانیان و پهلوانی که همان فرماندهی لشکر است به شنسبانیان داده شد. (جوزجانی، ج اول، ص ۳۲۶) در زمان غزنویان به خصوص در هنگام زمامداری سلطان محمود غزنوی، امارت غور به امیرمحمد سوری رسید و این امارت در بین غوریان باقی ماند اما بعداً با افزونی قدرت و آزادی بیشتر از لقب (سلطان) استفاده بردند. تا اینکه امارت غور به ملک عزالدین رسید.

جوزجانی او را پدر سلاطین غور میدانند. (جوزجانی، ج اول، ص ۳۳۵) پسران وی هر کدام یکی بعد دیگری این لقب را بر خود نهادند چون سلطان سیف الدین غوری، سلطان علاءالدین غوری، سلطان غیاث الدین غوری و سلطان شهاب الدین غوری ... بعد از سلطان علاءالدین غوری که سلطه غزنویان برچیده شد. غوریان کماکان القاب داده شده از طرف هارون الرشید خلیفه عباسی را ارزشمندانه نزد خویش نگاه داشتند و مطابق آن معقولیت و حاکمیت خویش را بر مردم تحمیل مینمودند. رشد این القاب در زمان سلطان غیاث الدین غوری بیشتر محسوس است به خصوص آمدن دو رسالت از طرف خلفای عباسی امیرالمؤمنین مقتضی بامرالله و امیرالمؤمنین الناصرالدین الله که به دربار سلطان غوری آمدند. جوزجانی القاب سلطان غیاث الدین را (السلطان المعظم غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام قسیم امیرالمؤمنین) در طبقات ناصری ذکر کرده است.

ضمناً القاب سلطان شهاب الدین غوری با اضافه لقب (غازی) در متون تاریخی آمده است جوزجانی از وی چنین یاد میکند: السلطان المعظم معزالدین ابوالمظفر محمد بن سام قسیم امیر المؤمنین و یا السلطان الغازی معزالدین والدین ابوالمظفر محمد بن سام قسیم امیر المؤمنین انارالله و برهانه. (جوزجانی، ج اول، ص ۳۹۵) سکه های بدست آمده دوره غوری نیز نشاندهنده القاب سلاطین غوری است اولین سکه که از نظر قدمت تاریخی بنام سام بن حسین (۵۴۴-۵۴۳ هـ = ۱۱۴۹-۱۱۴۸ م) که از طلا ضرب زده شده است.

میتوان به وضوح دید که القاب سلطان در آن نقش گردیده است (سلطان الاعظم بهالدین والدین... سام بن حسین لاله الله)

در حالیکه در روی دیگر سکه جمله)

محمد رسول الله - ملک شاه اعظم غیاث الدین والدین ابو (... ضرب زده شده است. (محمود - شاه محمود، تاریخ دولت مستقل غوریان، ۱۳۶۸ هـ ش، ص ۲۵۷)

سکه ای دیگریکه مربوط سال (۶۰۶ هـ = ۱۲۰۹ م) است. که با القاب السلطان اعظم محمود بن محمد سام ابوالفتح قسیم امیرالمؤمنین اقامع لاعدالله فیالارض خلیفه الله. ضرب شده است. سومین سکه که در سال ۶۰۷ هـ = ۱۲۱۰ م است با القاب «السلطان اعظم معزالدین والدین المظفر الناصر الدین الله امیرالمؤمنین ... دیده میشود القاب قسیم امیر المؤمنین با ذکر نام سلاطین در خطبه های نماز جمعه و عیدین در مساجد و منابر حتمی بود. (محمود، تاریخ دولت مستقل غوریان، ص ۲۵۷ - ۲۵۹) القاب سلاطین نه تنها در فرامین، سکه ها و مساجد و منابر حاکمیت و قدرت آنها را به نمایش میگذاشت در حالیکه این نمایش قدرت در ابنیه ها و مناره ها و لویح مدرسه ها و مساجد و کتیبه ها و تزیینات و خطاطی به وضاحت دیده میشود. بصورت خلاصه در کتیبه ها و سنگ نبشته های مسجد جامع هرات با برجستگی خاص جملات ذیل را میخوانیم: «السلطان المعظم مالک الرقاب الامم مولی ملوک العجم سلطان ارض الله حافظ بلاد الله معین خلیفه الله غیاث الدین والدین معز الاسلام والمسلمین نظام العالم ابوالفتح محمد بن سام قسیم امیر المؤمنین انارالله برهانه» (اعتمادی - گویا - آبدات نفیسه هرات، کابل، ۱۳۴۳ هـ ش، ص ۱۸) و هذا دیده شود پوهاند میر حسین شاه، مترجم، معماری دوره غوری مسجد جامع هرات، از ملکیان شروانی، مجله آریانا، ش ۵، کابل، ۱۳۴۹ هـ ش، ص ۶۵-۶۶)

در حالیکه در کتیبه منار جام این القاب با اشکال ذیل دیده میشود، السلطان المعظم غیاث الدین والدین ابوالفتح محمد بن سامو کمی پایین میخوانیم که:

الف - السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم غیاث الدین والدین معز الاسلام والمسلمین ابوالفتح محمد بن سام.

ب - قسیم امیر المؤمنین خلدالله ملکها ما این القاب در کتیبه قطب منار با وسعت بیشتر برمیخوریم:

الف - الامیر الامراء الاسفها سالار الاجلال الکبیر الدوله قطب.

ب - السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم اعدل السلاطین فی العالم معزالدین والدین غیاث الاسلام والمسلمین تاج الملوک. السلاطین باسط العدل و الاحسان فی الثقلمین ظل الله فی الخافقین به عبادالله البلاد المؤیدمن اسماً المنصور علی الاعلا علاءالدوله القاهره جلال الامه الباهره فلك الملة الطاهره.

ج - السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم سلطان السلاطین فی العالم غیاث الدین والدین معز الاسلام والمسلمین محی العدل فی العالمین علاءالدوله القاهره جلال الامه الباهره شهاب الخلافة باسط الاحسان والرفقهی الثقلمین ظل الله فی الخافقین الحامی لبلادالله الراعی بعبادالله محرر ممالک الدنیا و مظهر کلمه الله العلیا ابوالمظفر محمد بن سام قسیم امیر المؤمنین خلدالله ملک. (بهادر - سید احمد، آثار الصنادید، چاپ چهارم، دهلی، ۱۹۶۵ م، ص ۴۴۶). به همین ترتیب در ابنیه ها و ساختمانهای دیگر غوری ما شاهد چنین القاب هستیم.

و.ج. تسمیه، اندیشه و حکومت غور

سید محمد رفیق نادم

مؤرخین هر دوره به

ارتباط غور نظرات خویش را ارائه کرده اند، وجه تسمیه غور، اندیشه، نژاد و حکمروایی مردم غور در سرزمین های دور و نزدیک، از هند تا خراسان و ماورالنهر بسیار روشن و درخشان است، در مورد سه مواد عنوان بحکم تاریخ واقعیت ها چنین است که غور امروز در زمانه های قبل از تاریخ و حتی پنج هزار سال پیش از امروز شاهد رویداد ها بوده است، اما قبل از این هاسرزمینی غیر مسکونی بوده زمانیکه آریایی ها وارد بلخ و هرات گردیدند و به مناطق مختلف افغانستان منقسم شدند، قسمت به دره های غور امروز سرازیر شدند، ارتفاعات کوه های سربلک کشیده، اعماق دره های سهمناک، تپه های سر سبز مملو از علوفه و منظره های زیبا، آبشارها و چشمه ساران نقره گون توجه شانرا جلب نموده و در آن سرزمین رخت اقامت گسترده نمودن منطقه را غور نامیدند، زیرا دارای بلندی و فرورفتگی ها بود، در زمان حاضر هم معنی غور همین است.

اگر غور را کسانی بدیگر اسم و نام توجیه می کنند مربوط خود شان است، بمرور زمان جمعیت غور از نگاه نفوس و محیط زیست گسترش پیدا می کرد و از لحاظ تعلقات قومی و مذهبی یکی بودند، بر اصول حکومت محلی زندگی می کردند، بین شان جنگ صورت نمی گرفت، وضعیت جغرافیایی طبعی آنها را از تعرضات همسایگان مصنون و محفوظ میداشت، کدام تشویش و دغدغه ای از این ناحیه نداشتند، روش مذهبی شان عنصر پرستی بود، هفت قرن پیش از میلاد دیانت زردشت برای نخستین بار بر دره های غور وارد شد، مدت ها متکی بر توانمندی خویش، جبال شامخه، سایه صخره های سر به فلک کشیده، ترصد گاه های مرتفع، مخفی گاه های دره های ماریچ و هولناک و مخوف توانستند آزادی خویش را آنطوریکه لازم می بود حفظ نمایند، برای هیچ بیگانه جرئت این نبود تا به چنان مردم و چنین محل و مکان چشم طمع بدوزند، چنانچه حکومت (هخامنشیان) ایران آنطوریکه در بعضی صفحات نفوذ کردند در غور نفوذ کرده نتوانستند

مردمان آریانان در آن زمان به سه نقطه مهم در غور، پاختیوا بلور در شمال شرق به سیستم حکومت های محلی زندگی می کردند، این وضع تا ظهور اسکندر مقدونی دوام داشت، اسکندر مقدونی بعد از قتل پدرش فیلیپ دوم ۳۳۶ سال قبل از میلادویه سن ۲۰ سالگی بر اریکه سلطنت یونان تکیه زد، وی شاگرد ارسطو فیلسوف بزرگ یونان بود

پس از فتح بابل، مصر، سوریه طرف شرق آمد و با لشکر عظیم به غور حمله نمود، غور نمی توانست با چنین قدرت مجهز و تربیه شده مقابله نماید، ناگزیر تسلیم گردید،

اسکندر مقدونی درین تعرض حکومت محلی غور را برهم زد و طرف بامیان امروزی رفت، پس از آن غوری ها دوباره متشکل شده حکومت محلی خود را ساختند در دوره دولت یونان گام بگام خود را بزندگی متمدن نزدیکتر می ساختند، دانشمندان آن زمان در رشد سریع مردم غور تعجب می کردند و در مورد شان چیز های را می نوشتند، از جمله پروفیسور (فوشه) در مورد غوری ها اینطور می نویسد: " در عهد انتی ماکس مشهور ترین پادشاه باختر مسکوکات این پادشاه فاتح از طرف شهزادگان (کوبین) تقلید شد، حکومت کوبین در غرب شاهراه بلخ کوهستان غور متشکل بود".

بروایت تاریخ (گریکوبودیک) در منطقه کوهستانی غور به نحوی ترقی نموده بود که آثار تولید شده بهاداران در صنایع مستظرفه حیرت انگیز شده بود، لاجورد های این سر زمین در مصر راه یافت از آنها پول هنگفت نصیب غور می شد. مردم غور بمرور زمان از مرحله عنصر پرستی، مذهب زردشتی و بودایی عبور نموده داخل حلقه اسلام گشتند.

مؤرخین گفته اند: اولین کسیکه در عهد حضرت علی (ک) مسلمان شد امیر شنسب غوری بود. بلاذری مورخ ثقه عرب در کتاب فتوح البلدان خویش در مورد غوری ها و نفوذ اسلام در آنها چنین می نویسد: ماهوی سوری یزید گرد آخرین شخصیت فارس رابه قتل رساند ماهوی در آن عهد نائب الحکومه مرو بود در زمان خلیفه چهارم حضرت علی (ک) به کوفه رفت، خلیفه به دهاقین و اساوره خراسان حکم نوشت که جمعا جزیه و مالیات قلمرو خود ها را به ماهوی سوری بپردازید.

یعقوبی مورخ عین عبارت را تأیید کرده، صاحب خورشید جهان مورخ مشهور کشور چنین مینگارد: بهرام شاه سوری یکی از پادشاهان محلی غور در عصر اسدالله الغالب علی بن ابو طالب به کوفه رفت و منشور غور حاصل نمود.

غلام محمد غبار تاریخ نگار در این مورد نظر دیگری دارد، ویدر صفحه ۱۸۳ جغرافیای تاریخی افغانستان می نویسد که اسلامیت ابتدا در عهد حضرت امیر المومنین عثمان (رض) قدم به غور نهاد.

بهر حال مردم غور در اسلام پیش قدم بودند نه بصورت عموم، بعضی از مردم غور اسلام را نپذیرفتند، زمینه شدمدت درگیر کشمکش های مذهبی شوند، این دوگانگی اندیشوی سبب گردید که غور یکپارچه بدوحصه از لحاظ سیاسی و جغرافیایی تقسیم گردد، (غور و غرجستان)، در این مرحله شاهان محلی غور خانواده (سوری) که به اسلام گرویده بودند عرض وجود نمود، حکمرانان محلی غرجستان به (شار) تبارز نمودند، دو حکومت بدو اندیشه متضاد بوجود آمد.

طب و صحت از دیدگاه قرآن و حدیث

یکی از مهم ترین دستاوردهای بشر در عصر علم تخنیک قوانین طبی ارائه شده است دانشمندان و اطباء در عصر ما بسیاری از عوامل و اسباب مریضی ها و داروهای آن ها را کشف نموده اند و اقلیت اینست که بسیاری از مردم براین باورند که در قرآن قوانین طبی وجود نداشته و به حفظ صحت توجه نشده است علی رغم این باور در قرآن قوانین طبی بسیار عمیق و صد فیصد مطابق واقع وجود دارد. اطباء قوانین مربوط به صحت را به دو بخش تقسیم نموده اند:

۱. طب وقایوی

۲. طب درمانی

این بحث را اختصاص میدهم به طب وقایوی، اطباء برای اینکه آمار مصاب به امراض در سطح پایین باقی بماند به طب وقایوی تاکید نموده اند زیرا بعضی از امراض میکروبی واز همه خطرناک تر ویروسی میباشد و قایه انسان را از گرفتار شدن به امراض میکروبی خصوصا ویروسی مصنون میدارد.

در میان قوانین طبی قانون "وقایه بهتر از درمان است" شهرت بسزایی دارد. قرآن کریم در عصریکه کسی میکروب را نمیشناخت و اصابت به امراض را بوسیله ی میکروب ها باور نداشت به وقایه تاکید نموده است و بهترین راه جلوگیری از امراض را اجتناب از طعام کثیف و آلوده به میکروب میداند.

قرآن می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا کلوا مما رزقناکم حلالاً طیباً» ای مومنین بخورید از آنچهیزی که به شما روزی دادیم که حلال و پاکیزه باشد. این آیه کریمه ثابت می کند که انسان باید از خوردن طعام کثیف و آلوده به میکروب پرهیز نماید. از این آیه حقایق علمی و طبی ذیل ثابت میشود:

الف: وجود میکروب در آن زمان، بلکه تا چندین قرن بعد از آن کسی میکروب را نمیشناخت و به وجود آن نیز باور نداشت

ب: ثابت شد که میکروب ها مضر هستند و سبب مریضی میشوند

ج: میکروب ها در شرایط مخصوص در میان کثافت ها بوجود آمده و زندگی میکنند

د: و هم ثابت شد که وقایه بهتر از معالجه هست

از دیدگاه طب بدن انسان و هر حیوان دیگر احتیاج به غذا دارد، اما بقدر ضرورت زیرامنده مقدار مورد ضرورت از غذا را میتواند هضم نموده تا جذب بدن شود، این حقیقت علمی بسیار ارزشمند است و ثابت میکند که زیاده روی در خوردن باعث مریضی میشود، قرآن کریم میگوید «کلوا و اشربوا ولا تسرفوا» بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، اسراف و زیاده روی در خوردن را قرآن ممنوع قرار داده است تا انسان از امراض وقایه شود، قرآن به نظافت بسیار تاکید مینماید زیرا نظافت مهمترین قانون طب وقایوی است. (ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین) بدرستی که خداوند توبه کننده گان و پاکیزگان را دوست دارد.

یکی از بزرگترین معجزه های علمی قرآن تحریم گوشت خود مرده، خون مسفوح و گوشت خوک است.

هرچیزی را که قرآن از استعمال آن نهی کرده است قطعاً مضر است قرآن میگوید: «انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر» به تحقیق که حرام گردانیده است خدا بر شما گوشت خود مرده و دم مسفوح و گوشت خوک را. قرآن شریف در دورانی که بشر در مراحل بسیار ابتدائی از طب قرار داشت و ضررهای خون مسفوح و خود مرده و گوشت خوک را نمیدانست حکم نموده است که انسان باید از خوردن گوشت خود مرده و خون مسفوح و گوشت خوک اجتناب کند، زیرا در خون مقداری زیادی ماده زهری حمض البول «نمک ادرار» وجود دارد که مصرف آن مضر است به همین دلیل گوشت خود مرده هم حرام و مضر است زیرا خون با همان ماده سمی اش با گوشت مخلوط شده و باعث بروز امراض میگردد. اما حرمت گوشت خوک دارای علت های اخلاقی و دینی و طبی است که میتوان بعضی از علل آنرا اینطور خلاصه کرد که گوشت خوک نوعی گرمی بسیار خطرناک وجود که به آسانی به پختن هم نمیمیرد و مصرف آن باعث بروز مرض میگردد و علاوه تا گوشت خوک دارای نمک ادرار است که باعث گرفتار شدن انسان به بسیاری از مرض ها میشود این ماده از بدن حیوانات دیگر %۹۰ به همکاری گرده ها از راه ادرار خارج میشود اما از بدن خوک %۲ آن خارج میشود از اینرو کسانیکه گوشت خوک زیاد مصرف میکنند همیشه از درد مفاصل (روماتیسم) شکایت دارند. خوک حیوانی بسیار کثیف است حتی از فضلات خود و سائر حیوانات برای خوردن مصرف میکند از اینرو گوشت او کاملاً آلوده به مضرات است.

گوشت خوک از نظر اخلاقی هم صلاحیت خوراک بودن برای انسان را ندارد زیرا خوک فطرتاً خاصیت بی غیرتی دارد این خاصیت به وسیله ی ژن ها ی خوک به اولادش منتقل میشود، چون ژن ها در کروموزم ها و کروموزم ها در حجره ها وجود دارد و حجرات عضلات بدن را تشکیل میدهند، پس عضلات بدن با خود ژن ها را حمل میکنند و با استفاده از گوشت خوک ژن ها وارد بدن انسان شده و روی خاصیت های انسان تاثیر گذاشته و خاصیت بی غیرتی را به انسان منتقل میکند.

حضرت پیامبر عظیم الشان اسلام از آلوده شدن به بول اکیداً منع فرموده اند: «استنزهوا عن البول فان عامة عذاب القبر منه» همچنین رسول خدا میفرماید اگر بر امت من مشکل نمی بود ایشان را امر میکردم تا در وقت هر نماز مسواک استعمال نمایند تا از خرابی دندان ها جلوگیری کند. قرآن از روابط نامشروع جنسی نهی فرموده است «ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشاً و ساء سییلاً» به زنا نزدیک نشوید که کاری بسیار زشت و راهی ناپسند است. حضرت رسول گرامی اسلام «ص» ارشاد فرموده اند فاحشه ی زنا در میان ملتی گسترش نمی یابد مگر اینکه به امراضی گرفتار شوند که در سابق وجود نداشته اند امروز معجزه حضرت پیامبر «ص» را به چشم سر می بینیم مرض ایدز که علت اصلی اش گسترش روابط نامشروع جنسی میباشد. این بود گوشه ی از قوانین طبی قرآن و حدیث، و بررسی همه قوانین طبی قرآن از حوصله ی مقال له نویسی خارج است.

گفت شاهها من نمیخواهم درم
لطف کن بر من تو از روی کرم
کاغذی دارم ز تو من راضیم
مهر کن اینجا که من برمک نیم
بر خلیفه خنده ها آمد بسی
گفت تو خامی وهم بس ناری
آل برمک هست از درباریان
مفتخر مردم ز برمک در جهان
مهر کرد آن کاغذ و دادش بدست
ترک آنجا گفت و بر اسپش نشست

خلیفه چون کاغذ او خواند که نوشته فلان بن فلان باغبان
برمکی نیست براو خنده ای کرد و کاغذش را امضاء و مهر
بدستش داد و بر خفت عقل او تعبیر نموده و روانه خانه
اش شد.

خلیفه شایق و ماهر شطرنج بود و حریف او در این فن
جعفر برمکی بود که اکثر اوقات را با او شطرنج می چید و
از قضای کردگار دختر هارون الرشید نیز در شطرنج
مهارت خاصی داشت که گاهی اندرین بابت از پدر پیشی
میکرد شبی هارون الرشید به جعفر برمکی گفت که من
عزم دارم که دخترم نیز شامل جلسه بازی ما شود و برای
این که او بی قید و آزادانه در کنار من و تو به بازی
شطرنج اشتراک کند او را به نام تو خطبه می خوانم تا
محرم شده و شامل بازی ما شود اما نه به طریق زنی و هر
گاه تو خواهش زن داشتی هر یک از دختران بغداد و شام
در نکاح تو افتخار خواهند کرد و درین کار حاجتی به
دختر من نیست و گفت:

شرط من اینست کز همخواه گی
بر حذر باشی و هم از لابه گی
این ندادم مر ترا تا زن شود
وین سخن گفته به هر برزن شود

خلیفه اندرین معنی خطبه دخترش را بنام جعفر برمکی
برخواند و چنان شد که دختر هارون بدون قید وارد
شطرنج پدر و جعفر برمکی گردیده و براین سالها
بگذشت مادر جعفر برمکی با دختر خلیفه که هر دو از
ادامه این وضعیت ناراض و خسته بودند

هارون الرشید خلیفه را وزیر بود از آل برمک که به
او اعتماد و علاقه تمام داشت چنانچه از سبب قرب
منزلت او به دربار خلیفه همه ی آل برمک مورد احترام
مردم بوده و در حمایت مستقیم خلیفه قرار داشته و از
خاصان دربار به حساب می آمدند اوضاع بر وفق مرام و
مملکت آرام و روبه پیشرفت بود. روزی هارون الرشید به
قصد هوا خوری به طرف باغستان خویش همی رفت
و علاوه از دیگر اراکین دولت جعفر نیز همراه و همراکاب او
بود چون به باغ رسیدند باغ را طراوتی خاص بود، همه
درختان و گلها شاداب و پر بار بودند خلیفه اینطرف
و آنطرف می گردید و از میوه و گل و گیاه باغ خود لذت می
برد لحظه ای چشم او به سیبی افتاد که از دسترس وی
دور بود و خلیفه هر چند کوشید که سیب را از درخت
برگیرد نتوانست کند، بالاخره جعفر را به کمک صدا زد
،خلیفه تنومند و قوی و جعفر ضعیف البنیه بود لهذا خلیفه
بر زمین نشست و جعفر را گفت که بر شانه ای او سوار
و سیب را بگیرد. و این کار به انجام رسید و جعفر سیب را
گرفته و بدست خلیفه داد.

باغبان باغ هارون الرشید نیز برمکی بود و از گوشه باغ
این صحنه را تعقیب همیکرد در اخیر که خلیفه قصد
بازگشت به خانه را نمود باغبان را نزد خود خواست تا
تشویق نموده و برایش کفاف و انعام به واجب دهد و به او
گفت:

گفت هارون ای که برمک زاده ای
باغ ما را زیب و زینت داده ای
گو چه خواهی تا که از روی کرم
خانه خواهی باغ خواهی یا درم
تا شود تقدیر از این کار تو
خوب گردد حالت ادبار تو

باغبان به جواب خلیفه گفت که لطف جناب خلیفه در بابت
ما زیاد و دست مهر و عطوفت شان همیشه بر سر ما
هست چیزی خاص نمی خواهم فقط یک کاغذی دارم که
جناب خلیفه بر آن مهر و امضاء نماید که برای من همه
چیز است و به جای هر انعامی بر من قبول است
و گفت:

بالاخره با هم

موافقه نموده و طرحی ریختند تا به

طریقی حيله و تزوير جعفر را با دختر هارون همبستر نمایند شبي مادر جعفر برايش گفت که ای جعفر کنیزی دارم نهایت خوب رو و خوش سیرت آنرا به تو میدهم تا هوای نفس ترا مغلوب سازد بعد از دلایل و اصرار زیاد بالاخره جعفر پیشنهاد مادرش را پذیرفت و مادر جعفر دختر هارون الرشید را به انواعی آراسته و همبستر جعفر می نمود طوری که او از شناخت آن عاجز بود روزگاری هم بر این صورت بگذشت و از قضای آسمان دختر خلیفه باردار شده و زبیده خانم هارون الرشید ازین امر واقف گردید قصه آنرا به خلیفه برد خلیفه نهایت به خشم و غضب آمده و دخترش را نکوهش کردن گرفت دختر خلیفه قضیه را کماکان برای پدر قصه کرد خلیفه در حال امر کرد تا جعفر را دستگیر و به دار آویختند و همچنان علاوه از فرمان قتل جعفر امر کرد تا همه ی آل برمک را در هر گوشه ی از مملکت که گیر آوردند کشته و اموال شان را ضبط نمایند.

و اندرین گیر و دار نوبت باغبان فرا رسید و سربازان خلیفه دستگیرش نمودند و او داد و فریاد میزد و می گفت:

گفت من برمک نیم ای دوستان

من سند دارم ز هارون زمان

بالاخره سربازان او را نزد هارون الرشید آورده و او با کمال عجز و نیاز چنین عرض حال کرد

باغبان بر او چو عرض حال کرد

آن سند را داد و قیل و قال کرد

بر خلیفه حالتی آمد پدید

یادش آمد از همان گفت و شنید

گفت ای برمک چه دانستی کزان

برگرفتی این خط از من آنزمان

گفت ترسیدم که برجای ملک

بر مکی را پای در اوج فلک

من بترسیدم ز قرب پادشاه

من بدیدم روز برمک را سیاه

هارون تا سخنان او بشنید لحظه ای به فکر فرو رفت، قلبش رقیق و آرام شده باغبان و همه آل برمک را بخشیده و امر به آزادی و عدم تعقیب ایشان را صادر فرمود.

این حکایت گفت (نادم) مختصر

داد (دهزاد)ش به شعری زیب و فر

آنانیکه عاقبت اندیشند
نه برای مادیات فکر میکنند
و نه برای اطراز قدرت

تبسم

گمراه

از شکسپیر پرسیدند:
جناب استاد راجع به
خواص زن معلومات بدهید، او
لحظه فکر کرد و گفت: میدانید؟
شاگردان گفتند نه؛ شکسپیر گفت: اگر زن
شما گریه میکند، میخواهد گمراه تان کند و
اگر خنده میکند مطمئن باشید که شما را
گمراه نموده است.

اشتباه

در ساعت درسی معلم
دیر ترسری صنف رسید، دید
شاگردان بسیار سر و صدا نموده
باهم در آویز اند، معلم که توقع نداشت
شاگردانش اینقدر شوخی می نمایند، در مقابل
شاگردان استاد و با صدای بلند گفت: این چی
شوریست؟ آیا این صنف است یا طویله؟ یکی
از شاگردان برخاست و با تواضع گفت: جناب
استاد: این صنف است شما اشتباهی آمدید.

مغز

معلم از شاگرد پرسید مغز
چیست و فعالیت آن چگونه است؟
شاگرد بدون آنکه فکر کند گفت: جناب
استاد؛ مغز آنست که در بین کاسه سر جا گرفته
و محل راحتی را از آن خود ساخته و بدون وقفه
۳۶۵ روز تمام کار میکند، اما... استاد گفت اما
یعنی چی؟ شاگرد با خجالت گفت: زمانیکه
درس شما شروع می شود آن هم بخواب میرود.



اثری سید نور الحق صبا

«دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند»
خسته و پسته و جوز و شکلاتم دادند
چون فشارم کمی افتاده و حالم بد بود
مشورت کرده و گلقتند و نباتم دادند
وضعم از خوردن گلقتند چو بهبود نیافت
کرده پخلوچه و قدری حرکاتم دادند!
غلغلک دادنایشان ثمری هیچ نداشت
لاجرم یک دو سه پیمان، زکاتم دادند
تا که فارغ شدم از ساغر و پیمان زدن
چای و شیر پره و انگور هراتم دادند
شده بودم... چه بگویم، فتر شلشده بی
با پماد کمر و شانه نباتم دادند
بعد از آن تا دو سه تا طنز نو ایجاد کنم
قلم و کاغذ و یکدانه دواتم دادند

و درس نخواندن میشود را نادیده میگیریم، چگونه به خود حق میدهیم تا راحت و بدون هیچ فکری شخصی را متهم به تنبلی و درس نخواندن بکنیم در حالیکه اصل مشکل در جایی دیگر است.

آنچه که خودم در طی سالهای تحصیل تجربه نموده ام اینست که فشار روحی و روانی برای درس خواندن و نمره عالی گرفتن به مراتب بیشتر است از عمر آن لذتی که ما از گرفتن نمره عالی نصیب میشویم. ما در طول یک سمستر با یک عالمه استرس و فشار و باور زندگی میکنیم تا یک نمره ئی بگیریم و برای یک روز الی یک هفته خوش باشیم و بعد از آن پس بر میگردیم به زندگی عادی خویش.

بهترین شیوه و باور در جریان تحصیل همانا درک این حقیقت است که شما باید قدرت تحلیل، مشکل زدایی، مشکل شناسایی و راه حل یابی خویش را در قالب مطالعه مضامین مختلف محک زده و شخصیت مسلکی و حرفوی خویش را به مرور زمان شکل دهید. لازم نیست شما در ریاضیات، علوم اجتماعی، ادبیات و یا علوم مذهبی نمرات تان همیشه ۱۰۰ باشد. مغز انسان بنابر علایق فردی فقط با انتخاب یک رشته و یا مضمون خاصی شکل میگیرد. حالا لازم نیست شما بر خود فشار بیاورید که اگر ادبیات تان ۱۰۰ است چرا ریاضیات تان ۱۰ است. خوب گرایش ادبی تان و علاقه تان به متون ادبی بیشتر است. حقیقت را بپذیرید. این موضوع تا این قسمت بدین معنی نیست که اگر در یک مضمونی کاملا حرفه ئی بودید دیگر از همه چیز بگذرید. انسان قدرت آنرا دارد تا مضمون و رشته ئی که دوست ندارد را هم بیاموزد، مشروط بر اینکه انگیزه ئی در خود ایجاد و صبر و تحمل برای آموزش آن مضمون را در خود فعال گرداند. اما اگر حال، حوصله و انگیزه ئی وجود نداشت، لازم نیست خود را زجر بدهید و یا کسی دیگری را.

تاریخ پر است از شخصیت های تنبل، مکتب گریز و بی حوصله که بعد از مدتی بشریت را با دیدگاه ها و طرز فکر خویش تکان داده اند.

ونستون چرچیل، سیاستمدار انگلیسی یک شاگرد متوسطی بود، اما وی استعداد آنرا داشت تا بتواند

آیا داشتن پول زیاد نشانه سخت کوشی است؟ آیا داشتن تحصیلات عالی نشانه کاملیت و زیاد فهمیدن است؟ آیا خاموشی در مقابل یک ظلم نشانه ترس است؟ خیر یا بلی؟ کدام جواب درست است؟

داشتن نمرات عالی، یعنی سخت کوش و زیاد فهمیدن شخص، عبارت از یک باور عمومی اجتماعی است که مردمان در طی نسل های مختلفی آنرا در ذهن خویش پرورانده اند و به باور به آن عادت کرده اند. این باور کاملا اشتباه است، و خانواده ها باید متوجه باشند که داشتن نمرات پائین و یا برخلاف انتظار آنها، تنبل بودن، بی کفایت بودن و سهل انگار بودن فرزند، برادر و یا خواهر ایشان را نشان نمیدهد. سوالی را که اینجا میتوان مطرح نمود اینست که چی کار باید کرد؟ آیا فشار برای درس خواندن اطفال باید نادیده گرفته شود؟ جواب من به این سوال مثبت است. بلی. فشار برای درس خواندن هیچگاه نمیتواند انگیزه برای یاد گرفتن باشد. تا حالا شده به این موضوع توجه کرده باشید که هر قدر بخواهید شخصی را برای درس خواندن تحت فشار قرار دهید، وی به همان اندازه راه ها و بهانه هائی را برای بیرون کشیدن خویش از آن پیدا میکند؟ بنابراین، به جای تحمیل فشار کوشش کنید انگیزه برای درس خواندن را در خود و یا شخص مورد نظر تان ایجاد کنید.

آنانیکه در زمان تحصیل خویش نمرات عالی کسب مینمایند کسانی اند که برای درس خواندن انگیزه دارند. وقتی انگیزه کافی برای درس خواندن در نهاد شخص وجود داشته باشد، علاقه وی برای فراگیری آنچه که به وی تدریس میگردد بیشتر میگردد. چیزیکه در بین خانواده ها، و دوستان معمول است، همانا مقایسه کردن نمرات پائین فرزندان شان با شخصی که نمرات عالی تری دارد. با این مقایسه انتظار آنها این است که فرزند شان انگیزه بدست آورد و درس بیشتری بخواند. در حقیقت انجام این کار یعنی زیر سوال بردن انگیزه یک شخص و قضاوت نمودن وی فقط در سطح نمرات وی است.

زمانیکه ما خود و یا شخص دیگری را فقط بر اساس نمرات مقایسه مینمائیم ما در حقیقت دیگر قابلیت های فردی خویش را نادیده میگیریم، فشارهای که باعث درس نخواندن گردیده را پشت پا میزنیم، و عواملی که باعث کاهش انگیزه در فرد گردیده است را اصلا در نظر نمیگیریم.

خوب در صورتیکه عواملی که باعث «مریضی تنبلی»

گروهی از مردم را برای کاری انگیزه بدهد و از خویشتن یک شخصیت تاریخی بسازد. به همین طریق مهاتما گاندی از جمله شاگردان اوسط در دوره تحصیل خویش بود، اما مبارزه غیر خشونت مدنی وی، ویرا یک ابرمرد تاریخی ساخت. آدولف هیتلر، رهبری نازی های آلمان، یک شخصیت غیر عادی داشت. وی در سن ۱۶ سالگی مکتب را ترک و به ویانا رفت تا نقاشی بیاموزد. متاسفانه در نقاشی هم موفقیتی از وی دیده نشد. وی همچنان در قسمت بر قرار کردن ارتباطات نزدیک مشکل داشت و در مباحثات عقلانی نمیتوانست اشتراک کند.

این همه نابسامانی برای هیتلر کافی بود تا خود را به دار بزند، اما شناخت وی از خودش به وی این قدرت را داد تا خود را برای بعضی از مردم خدا و برای بعضی هم شیطان معرفی کند. بدینسان سیتو جابز، بنیان گذار شرکت اپل و خالق آپید و گوشی آیفون، دوره مکتب خویش را زور سپری کرد و در دوره لیسانس شروع به فرار از صنف های درسی خویش نمود، اما با دانش و تفکر خویش مدال ملی تکنولوژی را با نوآوری های خویش به نام خود ثبت نمود.

حال اگر ما خواسته باشیم شخصیت و دانش این آدم ها را بر اساس نمرات مکاتب شان قضاوت نمائیم هیچکدام از آنها لایق تر از فریده، جعه گل، نسترن و ماشالله خان، که ما آنها را به عنوان اول نمره های دوره های تحصیلی مان به یاد داریم، نبوده اند. بدین اساس و بر اساس قضاوت عام هیتلر، سیتو جابز، ونستون چرچیل و گاندی باید برای خود بقالی باز میکردند، اما به کوری چشم جمعه گل، سوسن و نسترن این آدمها شخصیت های متفاوت و تاریخ آفرین گردیده اند.

خوب حالا این همه گفته بدان معنی است که هیچکس درس نخواند و یک شخصیت تاریخی گردد؟ خیر. اگر شما انگیزه برای درس خواندن دارید، بروید هر چیزی را که دوست دارید را بخوانید

و نمره بگیرید. اما اگر زحمت خویش را کشیدید و نمرات بدی گرفتید، لطفا خویشتن، دانش و شخصیت خویش را زیر سوال نبرید به خاطریکه هزاران عامل بین عدم موفقیت شما و موفقیت شخص اول و یا دوم وجود دارد. کوشش کنید به جای آنکه به نمرات عالی بیندیشید و تمام مضامین را بدون اینکه بدانید چی مفهومی را میرسانند به طور میخانیک حفظ نمائید، قدرت تحلیل خویش را تقویت نمائید و علاقه، استعداد و توانائی خویش را در رشته ئی که به آن علاقه دارید بارز سازید.

فرقی نمیکند که شما نمرات عالی دارید و یا کاملا نمرات بدی. همه این افتخارات نمرات عالی و شرمندگی های نمرات بدتان به مرور زمان فراموش میشوند. آنچه که برای دیگران مهم است و در زندگی تان اثر میگذارد همانا قدرت تان در رابطه اجتماعی، حفظ یک شخصیت قابل قبول برای جامعه و دوستان، و مهارت های مسلکی و فردی تان در محیط کاری تان است. تمام این توانائی ها نیاز به تجربه، تفکر، مطالعه و تعمق در رابطه به خویشتن دارد.

اگر شما تمام عمر خویش را اول نمره عمومی فارغ شده باشید، اما قدرت کنترل غرور خویش را نداشته باشید به درد جزز لای دیوار هم نمیخورید. در زندگی روزمره و حرفوی مهمترین نشانه طرز فکر و طرز برخوردتان است، نه مقام های عالی تان. در روابط عادی روزمره مردم از شما انتظار لطف خوش دارند، نه اطلاعاتنامه با نمرات ۱۰۰. در محیط کار کارفرمایان از شما انتظار حل مشکل، کفایت کاری و ظرفیت کاری بلند را لازم دارند که نه مقام اول دوره های تحصیلی تان.

اگر مفهوم از درس خواندن زیاد برایتان یاد گرفتن بیشتر است، پس به این کار ادامه دهید، اما اگر هدف از درس خواندن زیاد فقط گرفتن نمره عالی است از همین حالا این کار را ترک کنید. چون داشتن نمرات عالی همیشه نشانه موفقیت نیست.



غور
دافيه
سلطان

SHANSABANEYA



Email: hazinyar.gjcf@gmail.com
Mobail: 0799237579